

- ادامه شرح سیاق آیات ۲۷ الی ۵۰ تا انتهای سیاق

"بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و الصلاه على سيد الخلائق أجمعين محمد و عترته الاقدسين"

ادامه شرح سیاق آیات ۲۷ الی ۵۰ تا انتهای سیاق

خب جلسه چهل و سوم الميزان هستيم در خدمتتون، انشالله که به یاری خداوند و امداد ملائکه و ائمه معصومین علیهم السلام امروز رو هم باشیم در خدمتتون و مقبول واقع بشه انشالله. خب ما سوره شوری رو تا سر آیه "وَلَمَنْ أَنْتَصَرَ بَعْدَ ظُلْمِهِ" کار کردیم اینطور که خاطر من هست امروز انشالله بتونیم از پیشش بر بیایم و سیاق رو تمام بکنیم و بمونه و دو سه تا آیه آخر سوره که کل حرف ها توی دو سه تا آیه آخر که مربوط به وحی هست.

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم

"وَلَمَنْ أَنْتَصَرَ بَعْدَ ظُلْمِهِ فَأُولَئِكَ مَا عَلَيْهِمْ مِنْ سَبِيلٍ (۴۱)" بعد این سبیل رو تعریف میکنه، "إِنَّمَا السَّبِيلُ عَلَى الَّذِينَ يَظْلِمُونَ النَّاسَ وَيَبْغُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۴۲)" خب ما راجع به بحث انتقام و کسانی که مورد ظلم واقع می شوند و ظالم و خود کلمه ظلم به مقدار هفته پیش صحبت کردیم امروز ادامه میدیم. اَنْتَصَرَ باب افتعال هست، ریشه نصر هست و انتصار باب افتعال T میتونه استنصار باشه استفعال و توسعه معنایی داره؛ ضمیر ظلمه برمیگرده به اون مَنْ یعنی به اون کسی که مظلوم واقع شده وَلَمَنْ أَنْتَصَرَ فَأُولَئِكَ مَا عَلَيْهِمْ مِنْ سَبِيلٍ اون عَلَيْهِمْ ضمیر آخرش هم باز برمیگرده به مَنْ و یک شبهه ای ممکنه اینجا با توجه به آیات هفته قبل که عرض کردیم خدمتتون به وجود بیاد؛ که آیا کسی که ظلم شده حتما باید از حق خودش بگذره؟ و با این دستور حق انتصارش ضایع میشه؟ و انگار که همه مظلومین باید از حق خودشون صرف نظر بکنند، خب این باعث میشه که ظالم پروانده بشه به ظلم خودش بیشتر ادامه بده، خب این طور نیست این دفع توهم این قضیه و این نکته هست؛ داره میگه کسی که طلب یاری بکنه بعد از اینکه ظلم بهش شده هیچکس نمیتونه به اون تسلط پیدا کنه فَأُولَئِكَ مَا عَلَيْهِمْ مِنْ سَبِيلٍ و هیچ مجوزی نیست که حق اونها رو باطل بکنه. تو اول آیه گفتیم که ضمیر مفرد یعنی ظلمه یک دانه است که برمیگرده به مَنْ، عَلَيْهِمْ ضمیرش جمع هست که باز هم بر میگردد به مَنْ. دو تا اعتبار اینجا داره به اعتبار مفرد بودن یعنی به اعتبار خود کلمه من که حالا بحث خود مفهومی که توی من هست به اعتبار خود ظاهر من، میتونیم براش ضمیر مفرد بیاریم به اعتبار معنایش که شامل کس و کسان میشه میتونیم براش ضمیر جمع بیاریم. آیه بعد میگه، تنها این سبیل به معنای محکومیت میاد،

تنها این محکومیت از آن کسانی هستند که به مردم ظلم می کنند و می خواهند که بدون حق در زمین طغیان بکنند؛ پس ستمکاران محکومند بنابر این آیه **أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ** که این رو تاکید می کنه نکته خاصی نداشت.

و آیه بعدی میگه **"وَلَمَنْ صَبَرَ وَغَفَرَ إِنَّ ذَلِكَ لَمِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ (۴۳)"** باز هم اینجا دعوت به صبر و عفو باعث در واقع ضایع شدن حق مظلوم نمیشه، یک فضیلتی هست که تو این بحث انتقام و ظلم از همه فضائل بالاتر هست، چون در مغفرت و عفو یک صبری قرار داده شده که از مصادیق عزم الامور هست. نکته جالبی که داره هر صبری عزم امور نیست یعنی محکم ترین امور نیست بلکه صبرهای از این گونه مخصوصاً در بحث انتقام که انسان عفو بکنه و صبر پیشه بکنه این صبر جزو عزم امور هست و بعدش کلام را با لام قسم تاکید می کنه و همون لامی که سر خبر **إِنَّ** آورده یعنی یکی لام **لَمَنْ صَبَرَ** یکی هم لام **لَمِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ** تاکیدش رو خیلی بیشتر کرده.

اما آیه بعد **"وَمَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ وَليٍّ مِنْ بَعْدِهِ وَتَرَى الظَّالِمِينَ لَمَّا رَأُوا الْعَذَابَ يَقُولُونَ هَلْ إِلَى مَرَدٍّ مِنْ سَبِيلٍ (۴۴)"** وقتی که مومنین رو با اوصافشون ذکر میکنه که نزد خدا یک رزقی براشون ذخیره شده اون رزقی که از اول سوره داره باهش میاد و داره تاکید میکنه، رزقی که سعادت و آخرتشون رو تامین میکنه، رزقی که خدا خودش رهنمون به اون شده حالا میره سراغ گروه مقابل، غیر مومنین یعنی ستمکاران اینهایی که از چنین هدایتی مأیوس هستند و از آن رزقی که خداوند شامل حال مومنین کرده باز محروم هستند، به خاطر کفر و تکذیب شون آنها را گمراه کرده پس نتیجه کار آنها به اون رزق الهی منتهی نمیشه، سعادتمند نمیشن و غیر از خدا هیچ ولی که متولی امرشون باشه باز براشون نیست، پس دستشان خالی هست، وقتی که عذاب را مشاهده می کنند آرزو می کنند ای کاش به دنیا برگردند تا عمل صالحی را انجام دهند. پس بریم سراغ آیه **وَمَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ**، من شرطیه هست پس **يُضِلِلُ** بوده، من شرطیه عامل هست، فعل مضارع را آخرش رو جزم میده حالا این شده من **يُضِلِلُ**، چون میخواد به الله وصل بشه اون **يُضِلِلِ** کسره آخر کلمه، کسره بیان حرکت هست یعنی برای سهولت تلفظ، میشه **وَمَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ. فَمَا لَهُ مِنْ وَليٍّ مِنْ بَعْدِهِ** که این رو توضیحش دادیم هر کسی که اینجوری گمراه بشه غیر از خود خداوند هیچ ولی براش نیست دستش خالی هست. **وَتَرَى الظَّالِمِينَ لَمَّا رَأُوا الْعَذَابَ** حال این ظالمین موقعی که عذاب رو می بینند که آرزو می کنند ای کاش به دنیا برگردند؛ میگن آیا هیچ محل بازگشتی، هیچ راهی برای ما هست؟ وقتی میگه تری خطاب به پیغمبر هست اما پیغمبر نه از این جهت که فقط مخاطب ایشان باشند اتفاقاً مخاطب عموم هست منتها چون پیغمبر میبینی و بقیه هم می بینند و در لایه های بعد همه می توانند مخاطب قرار بگیرند؛ ای پیغمبر تو میبینی همه میبینند که ستمکاران وقتی یک عذاب مشاهده میکنند اینجوری میگن، یعنی این حال این ها قابل مشاهده هست هم برای پیغمبر هم برای سایر مخاطبین. **خَب مَرَدٍّ** دوستانی که عربی دان هستند بفرمایند که **مَرَدٍّ** از لحاظ صرفی چی هست؟ صرف، نه نحو. اسم مکان هست **مَفْعَل**، میتونه مصدرمیمی هم باشه اسم باشه ولی اسم مکان درستتره، نظرات مختلف هست، از ریشه رد هست که فعل مضاعف هست.

سوال: لام قسم در آیه قبل **لَمَنْ صَبَرَ وَغَفَرَ** فرمودین شما، اینجا ذوالقسم چی هست؟ به چی قسم خورده؟ پاسخ استاد: ذوالقسمش در تقدیر هست و قسم مثلاً حالا به اون عزت یا به اون حکمت خدا که این اتفاق می افته، چون بحث انتقامه پس به حکمت میخوره و در تقدیر باید بگیرید.

سوال: عبارتی در همین عبارت **مَنْ يُضِلِّ اللَّهُ**، فرمودن علامه که اینجا از قبیل سبب به جای مسبب هست، اگر این را هم توضیح بفرمایید؟ پاسخ استاد: ببینید از این کلمات اینجوری یعنی یا مسبب به جای سبب هست یا سبب به جای مسبب هست، سبب یعنی اومده خود سبب رو که اضلال خداست آورده به جای مسبب قرار داده که بحث هدایت نداشتن هست. خب حالا چه جوری معنی کنیم؟ می‌گه که چون این‌ها از هدایت و رزق محرومند خدا گمراه شون کرده، مسبب، محرومیت از هدایت است خب سبب، یعنی اون وسیله و اون دلیل میشه خود اضلال، چون این‌ها هدایت ندارند مشمول گمراهی هستند. اگر مسبب به جای سبب بود اون وقت برعکسش می‌کردیم می‌گفتیم چون گمراه هستند از هدایت محروم هستند معمولاً مسبب اصلی تر هست برخلاف چیزی که توی فارسی داریم توی عربی معمولاً مسبب دلیل و پایه و اساس است سبب اون فرم ظاهری هست از این جملات زیاد داریم که سبب رو به جای مسبب به کار می‌برند توی حتی ادبیات قرآن یا مسبب به جای سبب. ما توی فارسی ناچاریم اینجوری معنی کنیم بگیم به دلیل اینکه از هدایت محروم هستند خدا آنها را گمراه کرده، اگر برعکسش بکنیم می‌گیم به دلیل این که خدا آنها را گمراه کرده از هدایت محروم هستند یعنی تو حالت دوم این که الان براتون گفتم مسبب به جای سبب هست، جا افتاد؟ یکی از فنون بلاغت هست.

" **وَتَرَاهُمْ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا خَاشِعِينَ مِنَ الدَّلِّ يَنْظُرُونَ مِنْ طَرْفٍ خَفِيٍّ وَقَالَ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ الْخَاسِرِينَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَأَهْلِيَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَلَا إِنَّ الظَّالِمِينَ فِي عَذَابٍ مُّقِيمٍ (۴۵)** " ما چند نوع خاسر داریم خاسر اسم فاعل هست، یه آخسر داریم افعال تفضیلی یعنی خسران دیده تر؛ یه خسران داریم، یه خسرنا داریم فعل ماضیش، ببینید این‌ها ترکیب‌های مختلف خسر هست در قرآن. اینجا خاسرین رو یه معنی دیگه هم بهش اضافه کرده یعنی تمامی خسران‌ها رو توی این کلمه آورده کسی که همه چیزش را از دست داده، **خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَأَهْلِيَهُمْ**. **إِنَّ الْخَاسِرِينَ** همانا خاسرین کسانی هستند که **خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَأَهْلِيَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ** همه چیزشان را از دست دادند. هم همسرانشون رو البته این یک نظر تفسیری هست که علامه ردشون نکردن خب، هم نفس خودشون رو و هم اون نعمت‌های بهشتی رو و اهلیم اون خانواده‌ای که قرار بود تو بهشت به ایشون تعلق بگیره از دست دادند. ببینید هر کدوم از ما همین الان یک جایگاه بهشتی داریم یک جایگاه جهنمی داریم که اینها به هم قابل تبدیل هستند، وقتی که جای جهنمی مون خالی باشه میریم بهشت، جای بهشتیمون خالی باشه میریم جهنم، اینها به هم دیگه قابل تبدیل هستند و متعادل اون و متقابل اون خانواده پیدا می‌کنیم در بهشت. حالا بنابر سیاق ادبی بحث حوری هست منتها حوری مفهوم مقابل هم داره، یعنی اونجا تشکیل خانواده خواهیم داد در بهشت ابدیت. پس یکی از خسران‌های خاسرین اینه که اون خانواده را هم ندارند علاوه بر این که خودشون را باختند خانواده شان را هم باختن بعد به جاش جایگاه جهنمی پیدا کردند و چه بد خسرانی هست روز قیامت. **أَلَا إِنَّ الظَّالِمِينَ فِي عَذَابٍ مُّقِيمٍ** عذابی که براشون پایدار هست قوام دارد خب این جمله برای کی هست؟ مفسرین اینجا چند تا نظر را گفتند؛ بعضی‌ها گفتند که مومنینی هستند که توی دنیا این حرف رو می‌زنن البته این جمله درسته میتونه هم توی دنیا باشه هم آخرت، اما بنابر سیاق آیات این جمله در آخرت نقل شده. حالا سوال: آخرتی که هنوز نیومده و هنوز محقق نشده چرا فعل برایش ماضی هست؟ **إِنَّ الْخَاسِرِينَ الَّذِينَ خَسِرُوا** فعل ماضی هست یا **قَالَ الَّذِينَ** گفتند، فعل ماضی هست به خاطر اینکه اون جاهایی که قرار باشه که از یک امر حتمی و مقطوع و قطعی صحبت بکنه حتی برای زمان آینده از فعل ماضی استفاده می‌کنه، یعنی انقدر حتمی هست که این اتفاق

بیفته که انگار افتاده. ما خیلی از افعال مربوط به روز قیامت رو در ادبیات قرآن به صورت فعل ماضی داریم. خب إِذَا وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ ﴿٤١﴾ یا وَنَفِخَ فِي الصُّورِ یعنی این جملات برای مقدمات قیامت و خود قیامت همه ماضی هستند. پس به خاطر حتمی الوقوع بودن قیامت هست که درسته در آینده می خواد اتفاق بیفته ولی شما اون رو اتفاق افتاده بدون. بعد گوینده این جمله پس مومنین در دنیا نیستند حتماً فضای سخن فضای آخرتی هست اما کیا گفتن؟ مومنینی که ضعیف الایمان هستند گوینده این سخن نیستند، چون باید افرادی باشند که اجازه سخن گفتن داشته باشند و هر چیزی که از زبان و لسان اینها خارج میشه حق محض هست یعنی حتما و حتما و اتفاق خواهد افتاد. خب برای ماکان چون بحث فعل ماضی هست خود کان رو اینجا آورده میگه اونها ادعایی که در دنیا می کردند یعنی این ماکان برمیگرده به اون ادعاشون در دنیا، یه ادعای باطل است و گرنه باید میگفت (ما لهم من ولی) مثل همین جاهای دیگه ما لکم من دون الله من ولی.

اگه خانم بهبهانی اگه منظورتون از سنت، قانونهای کلام الهی هست بله اما قانون های تشریحی نه. هر کسی که "...وَمَنْ يُضِلِّ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ سَبِيلٍ ﴿٤٦﴾" همین جمله میتونه برای ابتدای آیه یک دلیل باشه و هم نتیجه همه مطالب قبل باشه یعنی هم می توانیم نتیجه بگیریم از جملات و آیات قبل، هم بتونیم بگیم علت وَمَا كَانَ لَهُمْ مِنْ أَوْلِيَاءَ این جمله هستش. چرا علت یعنی چی؟ چون خداوند هر کسی را که گمراه بکنه هیچ راه فراری براش نیست و هیچ تسلطی براش نیست پس وَمَا كَانَ لَهُمْ مِنْ أَوْلِيَاءَ، یا میتونیم بگیم این جمله نتیجه آیات قبل هست. آیات قبل هم چون بحث وحی بود و تشریحی بود و اینها که تو اوایل سوره خیلی بهش پرداخته شده بود پس می توان نتیجه همه مطالب قبل هم باشه. هیچ سبیلی به سوی سعادت نیست مگر سبیلی که خود خدا آن را از طریق وحی و تشریح برای بندگانش مقرر بکنه.

خب حالا که این طور هست "اَسْتَجِيبُوا لِرَبِّكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا مَرَدَّ لَهُ مِنَ اللَّهِ مَا لَكُمْ مِنْ مَلْجَأٍ يَوْمَئِذٍ وَمَا لَكُمْ مِنْ نَكِيرٍ ﴿٤٧﴾" استجیبا، استجابت گفتیم همون اجابت هست، لام در واقع برای همان فعل است استجیبا لِرَبِّكُمْ. مِنْ قَبْلِ، قبل از اینکه.

سوال: سوال کردند که قانون های که سنت هستند یا تشریحی هستند؟ سنتهای تکلم خداوند در قرآن به عنوان قانونهای ادبیاتی هست یعنی خداوند بخواهد برای بیان یک چیزی یک واقعیتی از یک سلسله مباحث ادبی استفاده بکنه اینجوری استفاده می کنه که در قرآن هست یا از قسم استفاده میکنه یا از جملات تعقلی یا از جملاتی که جملات تعقلی یعنی اینکه تو همه مکانها و زمانها قابل تسری هستند و توسعه داده میشوند مثل ان الله سمیع العلیم، مثل لَا يُفْلِحُ السَّاحِرُ حَيْثُ أَتَى ۚ، یه جملاتی هستند که زمان و مکان قیدشون نیست؛ نحوه تکلم خداوند با بشر در قرآن اینجوریه یعنی سیستم کلامی و ادبیاتی اینجوریه یا از ایجاز استفاده میکنه یا از اطناب استفاده میکنه یا از کنایه استفاده میکنه یا از مجاز استفاده میکنه، اینا حالت لفظی هستن دیگه قانونهای صحبت های الهی اما تشریحی ها مثل همون سنت استدراج و املا و امتحان و امهال و ابتلا که هفته پیش گفتیم یعنی چند تا سنت رو خداوند در مورد بشر به کار میبره در زندگی اجتماعی شون. پس یا سنت، سنت های کلامی هست در ارتباط با بشر یا سنت های در واقع قانون گذاری در اجتماع بشر هست.

یَوْمَ لَا مَرَدَّ لَهُ یوم اشاره به روز قیامت هست کلمه لا، لامرد، لای نفی جنس هست بعد از لای نفی جنس اسم میاد منصوب هست، میشه لَا مَرَدَّ و لَهُ خبر لای نفی جنس هست، چون اصلاً ترکیب لای نفی جنس این که لا بعلاوه اسم بعلاوه خبر لامرد، مرد اسمش هست بعلاوه خبرش که لَهُ هست. هیچ بازگشتی هیچ راه فراری براش نیست در مقابل خداوند، که مَنْ اللَّهُ رو حال مَرَدَّ گرفته یعنی ذوالحالش مَرَدَّ است. اینجوری معنی کنیم بپذیرید دعوت پروردگارتان را قبل از فرا رسیدن روزی که از قَبَلِ خدا ردی و برگشتی براش نیست یعنی نمیتونیم از مقابل خدا فرار بکنیم، یعنی آمدن آن روز حتمی است خدا به هیچ وجه اونو برنمیگردونه، به عقب برنمیگردونه انگار که این لامرد له همون لاریب فیه هست که قرآن ازش استفاده های زیاد و مکرر کرده. خب علامه اینجا نظرات مفسرین که راجع به لامرد له صحبت کردن را نیاورده و یک وجوه دیگه و یک اعراب دیگه ای رو بررسی کرده. یه اشکالی که به المیزان وارده، الان یعنی توی این زمان بهش می پردازند اینه که وقتی که میگه که یک مفسر اومده اینجا اینجوری گفته و یه مفسر دیگه اونجا اینجوری گفته از اون مفسر و کتابش اسم نیاورده خیلی کم اسم آورده یه جاهایی مثلاً گفته مثلاً آلوسی در روح المعانی اینجوری گفته، اما یه جاهایی مثلاً اومده گفته که وجوهات مفسرین یعنی شش تا هفت وجه رو آورده، نه از مفسر اسم آورده نه از کتابش. اینجا چون انگار علامه وجوهات مفسرین را اصلاً قابل بیان نمیدونستند هیچکدام را نقل نکردند، یک ایراد دیگه یک ایراد نگارشی به المیزان اینجوری وارد هست. حالا ما درسته از المیزان همیشه دفاع می کنیم و ارادت داریم به صاحبش حضرت علامه منتها اگر قرار بود که ایشان دوباره این تفسیر رو با توجه به قواعد امروز بنویسند قطعاً این نکات را هم رعایت می کردند که وقتی که ما از یک جایی سند میاریم یا نقل قول میاریم امانتداری نگارشی، ما را وادار میکنه که اسم اون سند رو و اسم اون مفسر رو یا اون کسی رو که داریم ازش نقل قول می کنیم بیاریم.

سوال: سوال کردن که کتابی نیست که فقط نظرات خود علامه باشه؟ در زمینه تفسیر خیر. البته کتاب تدبری مدرسه فقط نظر خود علامه رو نوشتن ولی اینکه این کتاب نشر عمومی بشه خیر.

مَا لَكُمْ مِنْ مَلْجَأٍ، مَلْجَأٍ از لجأ میاد مهموز هست به معنای پناهگاهی که به اون پناهنده میشن؛ نَكِيرٍ وزن فَعِيل به معنای انکار، این هستش که شما اون روز یعنی روز قیامت از ناحیه خدا هیچ پناهگاهی ندارید و نمی تونید اون چیزی را که از شما سر زده و مرتکب شدید و انجامش دادید نمیتونید انکارش کنید چون روز قیامت روز بروز و ظهور حقایق است از هر جهت ظاهر و هویدا میشه و ما با اون حقایقی که دور و بر ما داره هویدا میشه احاطه میشیم یعنی راه فراری نداریم.

" فَإِنْ أَعْرَضُوا فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا إِنْ عَلَيْكَ إِلَّا الْبَلَاغُ وَإِنَّا إِذَا أَدْقْنَا الْإِنْسَانَ مِنَّا رَحْمَةً فَرِحَ بِهَا وَإِنْ تُصِيبَهُمْ سَيِّئَةٌ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ فَإِنَّ الْإِنْسَانَ كَفُورٌ (۴۸)" خطاب اینجا عوض میشه در واقع التفات هست، اومده از خطاب به کفار روی سخن را برگردانده به رسول خدا و یه جوری حالت خطاب از رسول خدا اسم آورده میگه مأموریتی که بر دوش رسول نهاده شده تنها و تنها تبلیغ رسالت هست نه بیشتر، فَمَا أَرْسَلْنَاكَ، نه بیشتر جز تبلیغ ایشان هیچ وظیفه ای ندارند، خدا حضرت رسول را فرستاده تا دین رو به مردم ابلاغ کنه نگهبان مردم نیست و مسئول ایمان و اطاعت اونها نیست.

این آیاتی که اینجوری هستند فضا و سیاق و لحن اینجوریه یعنی به پیامبر گفته تو فقط و فقط وظیفه ات بلاغ هست توی بحث رسالت ایشان، ببینید ما این رو بارها گفتیم یه نبوت داریم یه رسالت داریم یه امامت داریم نبوت اولین مرحله یک تبلیغ هست برای نبی، نبا دیگه خبر میده از بهشت و جهنم، از عاقبت بد، عاقبت خوب و در این حد هست تبلیغ، در حد خبر دادن هست ارتباطش با فرشته وحی هم محدود هست. مرحله بعد که کار اجرایی تر هست و مأموریت سنگین تره میشود رسول، توی بحث رسول هم باز تبلیغ هست منتها سنگین تر، ارتباطش با فرشته وحی هم وسعت دارد نسبت به نبوت وسیع تر هست. اما توی تمام جملاتی که بحث رسالت هست و خطاب، خطاب عمومی به مردم هست یعنی ما داریم با یک جامعه ای حرف می‌زنیم، سوره شوری مکی هست، داریم راجع به یک جامعه ای حرف می‌زنیم که همه چیز توش قاطی هست مسلمان داره، کفار داره، منافق داره، مشرک داره، اینها الان تنها راه هدایتشان فقط تبلیغ از منظر رسالت است یعنی بعد رسالت پیغمبر باید برای این جامعه آشکار بشه. اما برای بحث امامت اصلاً ما این لحن رو نداریم که به تو ربطی نداره تو نگهبان مردم نیستی تو موظف به ایمان آوردن مردم نیستی اتفاقاً تو بحث امامت هر پیغمبری که مقام امامت داره و همه انبیای اولوالعزم و غیر اولوالعزمی که بهشون مقام امامت عطا شده و هم حضرات معصومین علیهم السلام، ائمه این ها موظف هستند برای مومن کردن، موظف هستند که نگهبان مردم باشند، موظفند که ایصال الی المطلوب داشته باشند یعنی دست بگیرند و ببرن برسون به مقصد، نه اینکه رسول دلسوز نیست نه اجازه بیشتر از اون رو نداره، امام همان دلسوزی رو داره و اجازه و اذن رو هم داره یعنی کارش حساستر هست، ظرافت کارش بیشتره اینجا دیگه با یک جامعه مقابل نیستیم اینجا تک تک افراد یا گروه های کوچکتر در مقابل امام هستیم که امام باید وظایفش را نسبت به آنها انجام بده ما هم وظیفه داریم که حرف امام رو اطاعت کنیم در واقع امام مفترض الطاعه هستش، اوامر امام مثل اوامر رسول حتماً و حتماً باید اجرا بشه و لازم الاجرا است وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِيَ الْأَمْرِ مِنْكُمْ دقیقاً همین هست، یعنی همون مقام و منصبی که در بحث جامعیت هست در بحث حکومت و داوری هست، مرجعیت دینی هست، مرجعیت سیاسی هست امام هم همونها رو داره منتها ظرافت کارش بیشتره دقت کارش بیشتره. خب و اما یه خصوصیتی داره الانسان یعنی انسان به ما هو انسان که مگر اولیا و اوصیا و معصومین هنگامی که به نعمتی مشغول میشه به دلیل اون حسی که از اون نعمت میگیره متنعم می شه منع رو فراموش میکنه. ببینید ما همین الان به هر اندازه ای که از هر نعمتی برخوردار هستیم به هر اندازه ای که منع رو فراموش کردیم دچار فرح میشیم و مورد توبیخ این آیات. ببینید الانسان هست یعنی انسانی که شاکله اش اینه، وَإِنَّا إِذَا أَذَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنَّا رَحْمَةً فَرِحَ بِهَا مَا وَاقْتَىٰ كَمَا أَنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَ غَافِلٌ خودمون بهش میچشونیم فَرِحَ بِهَا سریع خودشو گم میکنه، با اون خوشحال میشه و سر همین انسان بودنش میگم غیر از اون گروه های خاص وَإِنْ تُصِيبَهُمْ سَيِّئَةٌ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ فَإِنَّ الْإِنْسَانَ كَفُورٌ حتی اینقدر که غافل هست موقعی که مصیبتی بهش میرسه شروع میکنه به چون و چرا و غر زدن و اعتراض و ناله و زاری، پس همیشه مذمت این انسان. بله مشابه در سوره فجر هم داریم. دو بار انسان اومده یه بار اول آیه و یه بار آخر آیه است میتونست بگه فانه کفور ولی دوباره آورده، خواسته بگه برای هر ویژگی انسان همان انسان هست یعنی به خاطر اون شاکله اش دقیقاً یه جا کفور هست یه جا فرح هست، یه جا وزن فَعِلَشْ به کار برده یه جا وزن فَعُولِ رو به کار برده. پس انسانی داریم که سرگرم به دنیا هست طبع این انسان سرگرم به دنیا اینجوری شده، طبعش غفلت

آورده هر چه نعمت به یادش میارن اینقدر از نعمت خوشحال هست نمیگذاره که به یاد خدا باشه؛ مثلاً یه انسانی که قوی هیکل هست زور و بازوی خوبی داره اینقدر غرق این موضوع هست یادش میره که خالقش این نعمت را بهش عطا کرده، حالا به همچین انسانی هرچه عزا و مصیبت بیاد که نتیجه کارهای خودش هست باز اون تبعه نمیگذاره که به یاد پروردگارش بیفته، از خدا کمک بخواهد یا مثلاً چون و چرا نکنه. پس چه در ناز و نعمت باشد چه در عذاب باشه بعید هست همچین کسی دوباره به راه راست برگرده و پند و موعظه در اون اثر کنه.

و اما آیه بعد "لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ يَهَبُ لِمَنْ يَشَاءُ إِنِئَاءً وَيَهَبُ لِمَنْ يَشَاءُ الذُّكُورَ (۴۹)" باز بر میگردد به آیات قبل، آیه قبل میگه که وقتی خدا رحمت خودش را به مردم میپوشونه اینا اینجوری هستن اونای اینجوری هستن، مصیبت بهشون میده، باز این ویژگی رو دارن. بعد اینجا میگه ملک آسمانها و زمین همش از آن خداست هرچی بخواد خلق میکنه پس هر کی که رحمت خدا رو میپوشه بهش رحمت خدا میرسه نباید خیلی غرقش باشه که منعیم رو فراموش کنه هر که این مصیبت بهش میرسه نباید نعمت‌های خدا را کفران بکنه منتها ما باید این دقت داشته باشیم علامه همین رو تاکید کردند میگن عیبی که تو این توجیه هست اینه که هر دو تا رو از جانب خدا بدونیم نه، معمولاً مصیبت‌ها نتیجه کارهای زشت مون هست، یعنی ما با این تاکید که مصیبت‌ها نتیجه کارهای زشت مون هست، پس هیچ وقت نباید کفران نعمت بکنیم یا با این تاکید که حتما همه نعمات از جانب خداوند منعیم هست نباید منعیم رو فراموش بکنیم پس خدا بر همه جهان مسلط هست ملک و سلطنتش سراسر جهان را گرفته و ادامش میگه که خدا به هر کی که بخواد اناث میده، اناث جمع اناث، ماده؛ اناث هم داریم در فارسی، البته کلمه درستی هست ولی توی قرآن اناث هست جمع اناث هست. کلمه ذکور، ذکران جمع ذکر یعنی نر؛ خدا به هر کس بخواد فقط جنس ماده می دهد به هر کس بخواد فقط جنس نر میده به هر کس بخواد هر دوش رو میده "أَوْ يُزَوِّجَهُمْ ذُكْرَانًا وَإِنَاثًا؛ بعد آیه بعد میگه بعد نکته‌ای که هست برای اناث ال نیآورده یعنی نگفته که يَهَبُ لِمَنْ يَشَاءُ الْإِنَاثُ اما برای ذکور ال آورده، به خاطر چون زبان، زبان عربی هست و فرهنگ عرب هم توی این زبان دخالت داره ذکور خب معهود جامعه است، شناخته شده در جامعه است و اناث منکر جامعه هست و ناشناخته است به خاطر این دلیلش اینه. **أَوْ يُزَوِّجَهُمْ ذُكْرَانًا وَإِنَاثًا** خدا به هر که هم بخواد دوتاش رو میده منتها این بعدی رو میگه **وَيَجْعَلُ مَنْ يَشَاءُ عَقِيمًا** و هر که را هم بخواد هیچ کدام از این‌ها رو نمیده چه مرد چه زن عقیم میشن و نازا می شوند و نمی تونن فرزنددار بشن. چون این حکمش جدا از اون دوتای بالایی هست به یکی ذکر میده، به یکی انثی میده، به یکی هم ذکر میده هم انثی میشه سه تا، همه رو با یه دونه مشیت آورده ولی این یکی حکمش جداست بحث عقیم بودن مشیتش رو جداگونه آورده. **إِنَّهُ عَلِيمٌ قَدِيرٌ** تعلیل مطلب قبل، میگیم تعلیل یعنی علتش این هست؛ یعنی چون خدا علیم و قدیر هست **يَهَبُ لِمَنْ يَشَاءُ إِنِئَاءً وَيَهَبُ لِمَنْ يَشَاءُ الذُّكُورَ** الی آخر. قدیر هم گفتیم از قادر هست گفتیم قادر مطلق، علیم هم که صفت ذاتی هست علیم علی اطلاق و قدیر علی الاطلاق، مطلقند، پس خداوند هم علم اینها رو داره مونث و مذکر دادن رو، هم قدرتش رو داره. منکر از نکره، ناشناخته، منکر ما به زشت یا ناپسند هم میگیم منکر چون ناشناخته است. نگفتم معروف عرض کردم معهود یعنی شناخته شده تو جامعه عرب مردان شناخته شده تر بودن، زنان ناشناخته بودن منظور این هست. پس ال عهد میاره سر ذکور اما ال عهد سر اناث نمیاره. بله منظور جامعه عرب حتی جامعه عرب الان

نه صرفاً جاهلی. این ال اصطلاحاً بهش می‌گیم ال عهد هست یعنی شناخته شده مقابلش میشه منکر نه به معنای زشت و ناپسند یعنی ناشناخته، داریم از این کلمه به معنی ناشناخته در قرآن.

بحث روایتی سیاق آیات ۲۷ تا ۵۰ رو می‌خواهیم باز بکنیم.

سوال: سوال کردند مصیبت‌ها هم نوعی از جانب خداست؟ مصیبت‌هایی که فقط به شخص انسان یا به یک جامعه خاص می‌خوره نه جهت اعمال هست، به نوعی به خدا برمی‌گردد که چون انسان را مختار آفریده پس در رابطه طولی قرار می‌گیره.

سوال: سوال کردند که مَنْ يَشَاءُ یعنی چی؟ مشیت الهی هست یعنی خواست بشر تحت تاثیر خواست الهی هست، یعنی انسان برای خودش هیچگونه استقلال مشیته نداره جز اون چیزی که از جانب خداست و اذن به اون داره.

خب بریم تو بحث روایتی آیات ۲۷ تا ۵۰ در دارالمنصور مال سیوطی و بیهقی یه روایتی هست راجع به **وَلَوْ بَسَطَ اللَّهُ الرِّزْقَ لِعِبَادِهِ لَبَغَوْا فِي الْأَرْضِ** راجع به اصحاب صفه که می‌گفتند ای کاش ما هم یه مالی داشتیم مثلاً بعد خداوند گفته که اگر به بعضی‌ها بیشتر از ظرفیتشون مالی داده بشه **لَبَغَوْا فِي الْأَرْضِ**. علامه می‌گن این تطبیق شان نزول نیست یعنی اومدن گفتن که احتمالاً ظاهر آیه با توجه به معنا و مفهومش می‌خوره به اصحاب صفه، تطبیق داده. ببینم ما چند نوع در مورد اسباب نزول و شأن نزول چند تا بحث داریم یک جری و تطبیق، یه تاویل، یک مصداق و یه شان نزول هست. حالا اینجوری بگم یه تاویل هست تاویل حتماً باید معصوم پشتش باشه، راسخ در علم باشه حتماً، که تاویل چند تا حالت داره که من قبلاً اینها را گفتم، تاویلی که یک واقعیت عینی خارجی را به اُمش برگردونه یا یک عاقبتی را برایش در نظر بگیرد، یک سری آیات مربوط به آیات ظهور، آیات قیامت تاویل دارند یعنی هنوز اتفاق نیفتادند، حتماً باید محقق بشه. یا تعیین مصداق هست که میره تو بحث شأن نزول، یعنی این آیه در شان امام علی مثلاً نازل شده خب بعضی آیات که شأن نزول دارند یعنی در شان این واقعیت یا در شان این اشخاص هستند می‌توانند همان مصداق شان نزولی باشند یعنی شان نزولش که امام علی هست مصداقش هم امام علی هست است و غیر از امام علی هیچ کس نیست مثل آیه ولایت، **إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا** الی آخر. بعضی از شأن نزول‌ها می‌تواند چندین مصداق داشته باشه مثلاً راجع به فلان گروه است چند تا مصداق هم برایش تا همین الان هم می‌توانیم داشته باشیم. بعضی از اسباب نزول و شان نزول بحث جری و تطبیق هست یعنی منم میام ببینم این آیه با این که شأن نزولش این نیست اما مفهومش می‌خوره مثلاً به آخرالزمان یا خیلی از آیات از لحاظ تطبیق به ماها تطبیق داده میشه، همین الان هم مثلاً بحث‌های فرح تطبیقش به ما هم می‌خوره یعنی ما یه جایی نعمت را دیدیم منعم رو فراموش کردیم و مشمول شدیم به این می‌گن جری و تطبیق، یعنی مثلاً یه سری قواعدی هست در آیات جری هست جریان پیدا می‌کنه یعنی از ابتدای نزول تا ابدیت این آیه راجع به یکسری اقوام یا یک سری انسانها همیشه جریان پیدا می‌کنه به این می‌گن جری و یا تطبیق. حالا یه سری بحث‌های تخصصی تفسیر هست من یه چیز خیلی خلاصه گفتم که وقتی که علامه می‌گه مصداق تطبیق هست نه شان نزول بدونید منظور چی هست.

همین آیه رو یعنی **وَلَوْ بَسَطَ اللَّهُ الرِّزْقَ لِعِبَادِهِ لَبَغَوْا فِي الْأَرْضِ** در تفسیر قمی، تفسیر علی بن ابراهیم قمی یک فرد شیعه است، خیلی هم مقرب هست، خیلی اهل حدیث قبولش دارن، موثق میدونن فرزند ابراهیم هاشم هست،

اصحاب حدیث هست، تفسیر قمی منسوب به این آقا هست. وقتی میگی منسوب یعنی در در انتسابش به این نویسنده شک وجود داره بعضی ها اثبات می کنند که مال خود علی بن ابراهیم قمی هست، بعضی ها میگویند برای شاگردش از ابی الجابر بگذریم. توی این تفسیر قمی از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: اگر خدا رزق را بسط می داد مردم طغیان می کردند ولیکن مردم رو محتاج یکدیگر کرد تا یکی کارفرما دیگری باشد، چون اگر همه را ثروتمند می کرد بغی و ستم می کردند و لکن ینزل بقدر ما یشاء ولیکن خدا هرچی که میخواد نازل کنه به اندازه نازل می کنه اون مقداری که میدونه صلاح به حال ایشان و به دین و دنیای ایشان هست ینّه بعباده خبیر بصیر.

دوباره در مجمع البیان مرحوم طبرسی از رسول خدا، از جناب جبرئیل، از خدای تعالی یعنی حدیث قدسی هست نقل شده که فرمود: "بعضی از بندگان منند که جز مریض بودن صلاح شان نیست اگر سالم بشوند فاسد می گردند، بعضی از بندگان منند که جز سلامتی او را صالح نمی کند اگر او را مریض کنم فاسد میشود، بعضی از بندگان من جز توانگری و بی نیازی اصلاح شان نمی کند اگر من او را فقیر کنم فاسد میشود، بعضی دیگر از بندگانم هستند که جز فقر و تهیدستی اصلاح شان نمی کند اگر من او را توانگر کنم فاسد میشود، آری من امر بندگانم را تدبیر می کنم چون به وضع دلهای آنان آشنا هستم." ببینید حال الان ما یک بخشش برمیگرده به همین قضیه به بخشش برمیگرده به تلاش ما. باز دوباره توی تفسیر قمی که میگه پدرم ببینید وقتی میگه پدرم، تفسیر قمی مال علی بن ابراهیم قمی هست میگه از پدرم یعنی از ابراهیم بن هاشم نقل هست، از ابن ابی عمیر (یکی از اصحاب اجماع از اصحاب امام کاظم هست)، از منصور بن یونس از ابی حمزه از اصبع بن نباته از امیرالمومنین علیه السلام پس سلسله حدیث مشخص هست؛ نقل میکنه که گفت از آن جناب شنیدم میفرمود "من برایتان حدیثی می گویم که بر هر مسلمانی سزاوار است آن را حفظ کند آنگاه رو کرد به ما و فرمود خدای تعالی هیچ بنده مومنی را در این دنیا عقاب نمی کند مگر آنکه از عقوبتش در آخرت می گذرد چون خدای تعالی حکیم تر و جوادتر و بزرگوarter از آن است که در قیامت عقوبت دنیایی کسی را از سر بگیرد." این خیلی امید بخش و خیلی زیباست. حکمت حد جاری کردن هم اینها یعنی کسی که در دنیا مرتکب یک عملی میشه که حد باید بهش بخوره اگه اینجا حد بخوره در آخرت مجازات نمیشه، اگه توبه نکنه البته اون به قضیه دیگه است. آن گاه فرمود گاه می شود که خدای عزوجل مومن را به بلایی در بدنش یا مالش یا فرزندانش یا خانواده اش مبتلا می کند و این آیه را تلاوت کردند "وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَيَعْفُو عَنْ كَثِيرٍ (۳۰)" بعد با دستش سه بار اشاره کرد و این یک کنایه از کثرت هست، سه تا حصر هست یعنی کنایه از کثرت. در تفسیر قمی روایت ابی الجارود این ابی الجارود گفتم همینکه که تفسیر علی بن ابراهیم قمی منسوب به ابی الجارود هم هست یکی از شاگردان این آقا هست، (یک ایراداتی به این تفسیر قمی وارد هست به خاطر همین شخصیت ابوالجارود، بعضی ها او مدن متقن اثبات کردند خود علامه هم معتقد هست که تفسیر مال علی بن ابراهیم قمی هست؛ ولی این آقای ابی الجارود زیدی مذهب هست توی حدیث ما میگویم که حتماً باید مذهب صحیح باشه یعنی دوازده امامی باشه که ما بگیریم که این حدیث صحیح است یا این شخص موثق است توی علم رجال خیلی روی این بحث میشه، ایرادی که داره این هست که ابی الجارود زیدی هست متاسفانه بعضی ها میگویند او آخر عمرش برگشته، بعضی ها میگویند نه همچنان زیدی بوده بگذریم.)

از حضرت ابی جعفر یعنی امام باقر علیه السلام ذیل **يَهَبُ لِمَنْ يَشَاءُ إِنَاثًا** فرمود یعنی به هر کس بخواهد فقط دختر میدهد بدون پسر، در معنای آن یکی جمله گفته به هر کس بخواهد فقط فرزند ذکور می دهد بدون اینکه دختری همراهش باشه، در معنای جمله سوم **او يُزَوِّجُهُمْ ذُكْرَانًا وَإِنَاثًا** فرموده به هر کس هم بخواهد هم ذکور میدهد هم اناث و جمع می کند بین هر دو فرزند، این توی خود آیه هم بهش اشاره کردیم.

این هم از بحث روایی. فقط میمونه سه آیه آخر که یک بحث بسیار بسیار مفصل هست درباره وحی که ان شالله از جلسه آینده در خدمتون خواهیم بود فکر کنم همین دو سه آیه دو سه جلسه از ما وقت بگیره انواع وحی رو بگیریم، نظرات جدید راجع به وحی نظرات آقای سروش رو بگیریم و پردازیم بهش و تحلیل کنیم و نقد و بررسی بکنیم و انشالله سوره شوری به اتمام برسه.

اللهم جعلنا وجيهاً بالحسين عليه السلام في الدنيا و الاخره